

درآمدی بر فلسفه فقه دولت^۱

(فقه دولت‌سازی و دولت‌داری)

عباسعلی مشکانی سبزواری

دکتری و مدرس فقه سیاسی دانشگاه باقرالعلوم (ع)

نجف لکزایی

عضو هیئت علمی و استاد تمام دانشگاه باقرالعلوم (ع)

چکیده:

«فقه دولت» یا «فقه دولت‌سازی و دولت‌داری» یکی از عرصه‌های جدید و نوظهور در سیاست‌پژوهی فقهی اسلامی و جای گرفته در قلمرو فقه نظام سیاسی اسلام است که «تبیین نظریات» و «تعیین احکام» مربوط و یا مرتبط با مقوله «دولت‌سازی» و «دولت‌داری» (به عنوان بخشی مهم از «نظام سیاسی اسلام») را در دستور کار خود دارد. «فقه دولت» به مانند هر دانش دیگری می‌تواند در چشم‌اندازی فرارنگانه و عقلانی مورد «مطالعه درجه دو» قرار گرفته، هویت و هستی، و نیز محاسن و معایبش مورد واکاوی قرار گیرد تا بتواند در مسیر تکامل گام بردارد. مقاله حاضر تلاش می‌کند «فلسفه فقه دولت» را به تصویر بکشد و در ضمن آن، ساختار «نظریه دولت» و نیز «فقه دولت» را تبیین نموده، رویکردهای مختلف به این امر مهم را ارائه نماید. در ضمن این مهم نیز، ساختاری نوین برای «فقه نظام سیاسی» پیشنهاد شده و فقه دولت در آن جایابی خواهد شد. در نهایت نیز اشاره به نظریه مختار در زمینه نظریه و الگوی دولت در وضعیت کنونی جمهوری اسلامی می‌گردد.

واژگان کلیدی: فقه دولت، دولت‌سازی، نظریه دولت، الگوی دولت، فلسفه فقه دولت.

مقدمه

«فقه دولت» یکی از عرصه‌های سیاست‌پژوهشی فقهی/اسلامی است که در یک نگاه خاستگاه و پایگاه دانشی (نظریه‌ای) و حکمی آن، صرفاً فقه (با رویکرد حکومتی به فقه) است و در نگاهی دیگر، مولود تعامل دانش فقه (با رویکرد فردی) و دانش سیاست/مدیریت است و از حیث محمولی تابع دانش فقه و از سوی دیگر، نوعی تخصصی‌سازی مطالعات فقهی در حوزه سیاست اسلامی تلقی می‌شود؛ همان‌طور که در استمرار نگاه دوم، از ناحیه مطالعات سیاسی، نوعی دانش میان‌رشته‌ای به شمار می‌رود.^۱

«فقه دولت» در صدد است در جغرافیای گفتمان و نظام سیاسی اسلام، نظریات و نیز احکام مربوط و یا مرتبط با مقوله «دولت‌سازی» و «دولت‌داری» را از منابع شریعت استخراج، و برای الگوها، روش‌ها و ساختارهای دولت‌سازی و دولت‌داری، و نیز رفتارهای عوامل دخیل در فرآیند آن (اعم از عوامل انسانی، اجتماعی و حکومت) «نظری، از نظریات دینی» و «حکمی، از احکام شرعی» درباره دولت‌سازی و دولت‌داری، را متناسب با شرایط زمانی و مکانی استنباط نموده، به اجرا بگذارد.

پردازش فقه دولت به مثابه یکی از دانش‌های اقماری فقه (فقه‌های تخصصی)، زمینه نگاه دانشی به مقوله‌ای را فراهم می‌کند که پیشتر در قالب مسائل خرد-کلان و بصورت پراکنده در بخشی از گستره نظام سیاسی مورد مطالعه قرار می‌گرفت؛ اما اکنون در قالب دانشی دارای هویت و ساختار مستقل، مورد مطالعه قرار گرفته و امکان تبیین فلسفی و فرانگرانه پیرامون بخشی مهم از حوزه سیاست و نظام سیاسی اسلامی/فقهی را فراهم نموده است.

بر این اساس مسئله تحقیق حاضر این است که با نگاه دانشی به فقه دولت، هویت و ساختار این دانش و دیگر مسائل پیرامونی آن را چگونه می‌توان تحلیل و تبیین نمود؟ به عبارت دیگر با نگاه درجه دوم به فقه دولت و از دید فلسفه علم، چه تبیینی از «فلسفه فقه دولت» می‌توان ارائه نمود؟ بنابراین مقاله حاضر به دنبال طراحی و تاسیس «فلسفه فقه دولت» است. بدین منظور تلاش می‌کند با تبیین فقه دولت، ممیزات آن با عناوین مشابهی همچون فقه

۱. توضیح تفاوت این دو نگاه در بخش‌های پسینی مقاله (فقه دولت از منظر فقه فردی و فقه حکومتی) خواهد آمد.

حکومتی، فقه حکومت، فقه سیاسی، فقه الاداره و ... را روشن نموده، چستی، ضرورت و ساختار آن را روشن نماید.

کلیات و مفاهیم

فقه: از لحاظ لغوی، فقه کاربردهای مختلفی از قبیل علم، فهم و حذاقت (تیزفهمی) داشته است، که دو کاربرد اول آن (علم و فهم) دارای اقسام گوناگونی است. در یک کاربرد، فقه به معنای علم و آگاهی بوده، خود به دو گونه مطلق آگاهی (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۴: ۴۴۲؛ فراهیدی، ۱۴۱۰، ۳: ۳۷۰؛ ابن منظور، ۱۴۰۴، ۱۳: ۵۲۲) و آگاهی خاص (همراه با تأمل) (مصطفوی، ۱۴۰۲، ۹: ۱۲۳) تقسیم شده است. در کاربردی دیگر، فقه به معنای فهم، و آن هم به چندگونه مورد استفاده قرار گرفته است: مطلق فهم (جوهری، ۱۳۹۹، ۶: ۲۲۳۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۴۲)، فهم مراد متکلم، فهم دقیق و عمیق (مصطفوی، همان؛ راغب اصفهانی، همان) از جمله این گونه‌های استفاده می‌باشد. در اصطلاح نیز در صدر اسلام، واژه فقه از دایره وسیع لغوی خود که به معنای مطلق فهم بوده، محدود گشته و در خصوص فهم دین و علم به شریعت بکار رفته است.^۱ طبق این اصطلاح، فقه شامل مسائل دینی، اعم از اعتقادی، اخلاقی و احکام شرعی می‌شود و اختصاصی به احکام شرعی فرعی ندارد (جناتی، ۱۳۷۴: ۷). بعدها اما، پس از این دوره و در قرون پس از آغاز دوره اسلامی اما، سه اصطلاح برای فقه مرسوم شده است: اصطلاح عام، اصطلاح خاص و به معنای علم فقه. مقصود از **اصطلاح عام**، معارف و احکامی است که از طرف خداوند نازل شده، چه در زمینه اعتقادی و اخلاقی و چه در زمینه فروع عملی. **اصطلاح خاص** نیز عبارت است از: احکام شرعی و فرعی عملی که عبادات، معاملات، مسایل حقوقی، کیفری، تجاری و غیره را شامل می‌شود. **اصطلاح سوم** نیز فقه را به معنای علم فقه در نظر گرفته است. در این اصطلاح فقیهان، در طول تاریخ فقه و سیر تطور آن، معانی متعددی برای فقه بیان کرده‌اند که از میان آنها، عبارت «الفقه هو العلم بالاحکام الشرعیة الفرعیة»

۱. برخی از لغویون با تعبیر «ثم خص بعلم الشریعه» و «غلب علی علم الدین» به این معنای اصطلاحی اشاره نموده، وجه این را شرافت و فضیلت علم دین بر سایر علوم برشمرده‌اند. (ن.ک. ابن منظور، همان).

عن ادلتها التفصیلیه» از شهرت بیشتری برخوردار است، فقه به مثابه دانش کشف شریعت (فقه به معنای خاص) به شمار می‌رود (حسین‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۵-۲۶).

دولت: واژه «دولت» تا کنون تغییر و تحولات گوناگونی را پشت سر نهاده و معنای مختلفی را به خود دیده است. گاهی از دولت معنای حاکمیت کلان سیاسی مد نظر است و گاهی قوای اجرایی مملکتی مراد است و گاهی نیز هیئت وزیران، که مقابل پارلمان قرار دارد، اراده می‌شود و گاه نیز واژه «state» را دولت ترجمه می‌کنند.

آنچه از منابع لغوی پیرامون «معنای لغوی دولت» بدست می‌آید این است که برای این ماده دو معنا در نظر گرفته‌اند: یکم. «دگرگونی چیزی از جایی به جای دیگر» که «تداول، دُوله و دَوْلَه»، و دوم. «ناتوانی و سستی» (ابن‌فارس، همان، ۲: ۳۱۴). لکن با تامل در کاربردهای «دول» در معانی مختلف به نظر شاید بتوان آن‌ها را به یک اصل واحد، یعنی «انتقال چیزی از یک شیء به دیگری» یا به تعبیر علامه مصطفوی «انتقال یک شیء که با یک تحولی در حالت و کیفیت آن همراه باشد» بازگرداند (مصطفوی، همان، ۳: ۲۸۱). به طور مثال از آن جهت که غلبه و قدرت، هر از چند گاهی در دست کسی قرار می‌گیرد و پیروزی در جنگ همیشه با قوی‌تر است، لذا به تعبیری می‌توان گفت پیروزی و غلبه نوبتی است و به طور انتقالی در چرخش است. از سوی دیگر اگر توجه به این زودگذری و بی‌ثباتی استیلاءها داشته باشیم یک حالت بی‌ارزشی، سستی و پستی به انسان دست خواهد داد (ابن‌فارس، همان: ۳۱۵). دستاورد دیگر تتبع معنای لغوی دولت این است که دولت از لحاظ کاربست «معنای اسم مصدری» (در مقابل معنای مصدری) دارد و از آنجا که هر حکومتی وقتی بپا می‌شود، همراه با آن وضع تازه‌ای نیز پدید می‌آید، به آن «دولت» گفته شده است؛ چنانکه منابع تاریخی و روایی نیز این مهم را تایید می‌نمایند.^۱

از لحاظ اصطلاحی نیز شاهد تعریف‌های متعددی پیرامون واژه دولت هستیم. اجمالا می‌توان از چهار سطح معنایی و کاربستی دولت سخن به میان آورد:

۱. ر.ک. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۷: «فاذا اذت الی‌والی حقّه و اذی الی‌ها حقّها... فصلح بذلک الزمان و طمع فی بقاء الدوله». همچنین

ر.ک. کافی، ۳: ۴۲۴: «اللهم انا نرغب الیک فی دولة کریمه». نیز ر.ک. کنز‌العمال، ۳: ۵۰۰: «انا ظم اهل الذمه اکت الدوله دوله العبد».

ادبیات موجود در این روایات، بیانگر سابقه معنای مورد ادعا پیرامون دولت از زمان‌های قدیم و صدر اسلام است.

۱) بخشی از تعاریف با محوریت «کشور» شکل گرفته‌اند. تعاریفی از قبیل: «دولت گروهی از مردماند که در سرزمینی معین زندگی می‌کنند و یک قدرت بر آنان حکومت می‌کند» یا «گروهی از مردم که به صورت ثابت در سرزمین معین ساکن‌اند و تابع قدرتی برترند» یا «دولت گروهی از انسان‌هاست که در سرزمین معین به صورت دائمی زندگی می‌کنند و دارای دو طبقه حکومت کننده و حکومت شونده‌اند» به این معنا و کاربرد اشاره دارند. این معنا از دولت دارای عناصر چهارگانه حکومت، حاکمیت، سرزمین و مردم است (ن.ک. لنگرودی، ۱۳۷۲: ۳۱۴؛ آفابخشی، ۱۳۸۶: ۱۴۷ و ۲۷۵).

۲) بخشی دیگر از تعاریف، دولت را هم‌ردیف حکومت و هیئت حاکم قلمداد کرده‌اند که شامل همه ارکان و اجزای حکومت می‌شود و وصف بارز آن حاکمیت و سلطه در روابط داخلی و بین‌المللی است. این معنا از دولت، بر خلاف تعریف پیشین، محدود به قوای حاکم و قدرت سیاسی است که در برابر ملت مسئول یا خدمت‌گزار است و در عرض ملت قرار دارد. می‌توان تعریف پیشین را «تعریف عام دولت» و تعریف دوم را «تعریف خاص دولت» نامید. امروزه، معنای پرکاربرد و مشهور، همین تعریف دوم است. چنانکه در تعریف آن گفته شده: «دولت، ساخت قدرتی است که در سرزمین معین بر مردمان معین، تسلط پایدار دارد و از نظر داخلی نگهبان نظم به شمار می‌آید و از نظر خارجی پاسدار تمامیت سرزمین و منافع ملت و یکایک شهروندان خویش است. این ساخت قدرت به صورت نهادها و سازمان‌های اداری، سیاسی، قضایی و نظام، فعلیت می‌یابد». روشن است که این تعریف از معنای اول فاصله گرفته و به معنای دوم نزدیک شده است. در این معنا، دولت در سطح قوای سه‌گانه ظهور و بروز می‌یابد و در حوزه‌های سه‌گانه تقنین، اجرا و قضا، و به تعبیر دیگر در حوزه‌های سه‌گانه تقنین، تشکیلات و کارگزاران به انجام وظائف و اعمال قدرت و حاکمیت می‌پردازد (ن.ک. کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۴۱-۴۲؛ قاضی، همان: ۵۴).

۳) بخشی دیگر از تعاریف اما، ناشی از تقسیم وظائف نظام سیاسی است. در این تعاریف مقصود از دولت، تنها مراکز و سازمان‌های اداری و اجرایی است که با عنوان قوه مجریه در برابر دو قوه مقننه و قضائیه، قرار می‌گیرد و مترادف «هیئت وزیران» است. این معنا از دولت، در مقابل معنای عام و خاص را می‌توان «معنای اخص» نامید.

به بیان دیگر دولت به معنای عام شامل چهار عنصر «حاکمیت، حکومت، سرزمین و مردم» است، دولت به معنای خاص شامل سه قوه «مقننه، اجرائیه و قضائیه» (و به تعبیر دیگر تقنین، تشکیلات و کارگزاران) است و در نهایت دولت به معنای اخص، صرفاً شامل «قوه مجریه» است. از میان تعارف فوق‌الذکر، تعریف دوم از دولت، مقصود و موردنظر در «فقه دولت» است؛ یعنی دولت به معنای قوای سه‌گانه.

اشاره به این نکته لازم است که اطلاق و تمامیت دولت در قوای سه‌گانه، به گونه‌ای که خارج از آن، حوزه اقتداری برای کس یا نهاد دیگر باقی نماند، ناشی از تبیین و تعریف دولت از پایگاه ادبیات سکولاریستی و علوم سیاسی غربی است. در ادبیات دینی و شیعی اما، با توجه به نظریه و نظام امت-امامت، اصل و اساس اقتدار از آن امام معصوم(ع) (در عصر حضور) و فقیه عادل (در عصر غیبت به نیابت از امام معصوم) است و سه‌گانه «تقنین، تشکیلات و کارگزاران» و یا «تقنین، اجرا و قضاء» در گستره وظائف و اختیارات امام معصوم(ع) و یا فقیه عادل و نایب از طرف امام معصوم(ع) (به عنوان حاکم جامعه) قرار دارد. به بیان روشن‌تر در ادبیات شیعی، آنچه به عنوان «دولت» (با ارکان سه‌گانه) قابل تعریف است در ادامه و استمرار مقوله‌ای به نام «امامت و رهبری» قرار دارد. چنانکه در منابع فقهی این مهم مورد التفات بوده و عناصر سه‌گانه دولت در حوزه اختیارات ولی امر ذکر شده است: «لولی الامر جعل قوانین حکومیه (تقنین)، امر القضاء بید ولی الامر (نظارت)، تاسیس الادارات المختلفه (تشکیلات) و نصب مسئولی الدوله بید ولی الامر (کارگزار)» (ن.ک. مومن قمی، ۱۴۲۸، ۱: ۳۱۲-۴۳۳). بر این اساس مقصود از «دولت» در پروژه فقه دولت، پدیده‌ای است که با شاخه‌های سه‌گانه‌اش، توسط ولی امر جامعه، طراحی، تاسیس و مدیریت می‌شود.

نسبت فقه و دولت (دیدگاه‌ها): درباره دولت (دولت‌سازی و دولت‌داری) و نسبت فقه با

آن، گستره‌ای از نظریات وجود دارد که به اجمال آنها را در سه دسته می‌توان خلاصه کرد:

(۱) **دیدگاه سلبی:** برخی رابطه بین فقه و دولت را نفی کرده، معتقدند: اصولاً مقوله دولت و سرپرستی اجتماعی با مقوله فقه بیگانه است و فقه ارتباطی با حیات اجتماعی و تکامل معیشت ندارد. این گروه از حکومت و بالتبع از دولت، تفسیر خاصی دارند و آن را عهده‌دار معیشت و فقه را عهده‌دار سعادت می‌دانند و هیچ ارتباطی بین معیشت و سعادت برقرار نمی‌بینند. حتی اگر فقه

در گوشه‌ای از معیشت دخالت کند، آن را دخالت عرضی دانسته و جزو مقولات حقیقی فقه نمی‌شمارند (سروش، ۱۳۷۸: ۱۳۷). اصل تفکیک بین مقولات بالذات و بالعرض یک نظریه غربی و وارداتی است (خسروپناه، ۱۳۸۲: ۸۵) که برخی از دگراندیشان وطنی با پیروی از آن، مقولات دینی را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: مقولات مربوط به سعادت که ذاتی دین و مقولات مربوط به معیشت که بیرون از سعادت و از مباحث عرضی دین است. این نگاه به فقه نیز تسری پیدا کرده است (مجتهد شبستری، ۱۳۷۴: ۲۹۶).

(۲) دیدگاه حداقلی: نظریه دیگر در زمینه نسبت فقه و دولت، پذیرش نسبت حداقلی بین این هر دو است. طرفداران این نظریه، بین فقه و دولت ارتباطی کلی در نظر می‌گیرند؛ یعنی معتقدند که فقه در کل با معیشت و چارچوبهای کلان آن ارتباط دارد. آنها اصل ارتباط معیشت و فقه و دولت و فقه را می‌پذیرند، اما نقش فقه را در ارائه نظریات و احکام ریز و درشت فقه دولت (دولت‌سازی و دولت‌داری) نقشی خنثی می‌دانند، یعنی معتقدند فقه فقط جنبه نظارتی دارد نه جنبه نظریه‌پردازی، برنامه‌دهی، برنامه‌ریزی و مدیریت. بلکه انسان با مدد از توانایی‌هایی که خدا بدو عطا کرده، از جمله عقل، تجربه، حس و خردورزی و اندیشه‌هایش می‌تواند معیشت خود را اداره بکند. فقط در این مسیر ممکن است در مواردی راهکار و یا راهبرد انتخابی برای معیشت با سعادت معنوی و اخروی تعارض داشته باشد که در این موارد فقه نقش نظارتی خود را ایفا کرده و آن را تصحیح می‌کند (همو، ۱۳۷۴: ۸۸).

(۳) دیدگاه حداکثری: طیف سوم کسانی هستند که نقش فقه در هدایت و تکامل زندگی اجتماعی را نقش فراگیر و مثبت می‌دانند. ایشان معتقدند رسالت فقه در حوزه معیشت، سرپرستی تکامل معیشت است و شاید بتوان ادعا کرد که دین به نحو عموم و فقه به نحو خصوص را قانون اساسی حکومت می‌دانند (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، ۲: ۱۶۸-۱۶۹). در اصطلاح به این نظریه، نظریه حداکثری گویند. طرفداران این نظریه خود به دو دسته تقسیم شده‌اند. کسانی که شیوه فقه موجود را برای اداره جوامع انسانی و دولت‌سازی و دولت‌داری کافی می‌دانند و معتقدند بر اساس همین شیوه می‌توان مسائل حکومتی و اجتماعی با تکیه بر «فقه موجود» (فقه فردی) بدست آورد. در مقابل گروهی دیگر، نقدهای متعددی را بر فقه و فقاهت فردی وارد نموده و معتقدند برای اداره جوامع

انسانی و تولید فقه حکومت و فقه دولت‌سازی و دولت‌داری، باید به سراغ فقهی برویم که با نگاهی اجتماعی و حکومتی به تمامی مسائل فقه، تدوین شده و مسائل را نه با نگاه فردی، که با نگاه اجتماعی و حکومتی به حل و تحلیل نشست باشد. این نظریه با عنوان «فقه حکومتی» شناخته شده است. در رویکرد حکومتی به فقه دولت، هم «نظریه دولت» و هم «احکام دولت» توسط فقیه استنباط و اجرائی می‌گردد. توضیح بیشتر در این زمینه در بخش مربوط به «فقه دولت از منظر فقه فردی و فقه حکومتی» خواهد آمد.

فقه دولت

۱) در یک فرض، می‌توان هر کدام از معانی سه‌گانه دولت (معنای عام، خاص و اخص) را مورد لحاظ قرار و فقه دولت را متناظر به هر کدام از آنها تعریف نمود. طبق این مبنا، سه تعریف بالمعنی العام، بالمعنی الخاص و بالمعنی الأخص برای فقه دولت وجود خواهد داشت:

- **فقه الدوله بالمعنی العام:** فقهی که متکفل بیان احکام تمام عناصر دولت به معنای عام، یعنی حاکمیت، حکومت، سرزمین و مردم است.
- **فقه الدوله بالمعنی الخاص:** فقهی که متکفل بیان احکام عناصر دولت به معنای خاص، یعنی حوزه تقنین، اجرا و قضاء است.
- **فقه الدوله بالمعنی الأخص:** فقهی که متکفل بیان احکام عنصر دولت به معنای اخص، یعنی قوه مجریه است.

۲) در فرض دیگری اما، با پذیرش معنای خاص از دولت، نیز در دو مقام عدم تفکیک «رهبری» از «دولت» بر اساس ادبیات سکولاریستی و غربی، و یا تفکیک این هر بر اساس ادبیات شیعی و قرار دادن طراحی و تاسیس «دولت» با شاخه‌های سه‌گانه در زمره اختیارات و وظائف رهبری، می‌توان از نگاه دیگری، فقه الدوله بالمعنی العام و فقه الدوله بالمعنی الخاص داشت:

- **فقه دولت بالمعنی الاعم:** فقه دولت بالمعنی الاعم شامل کل نظام سیاسی است. به بیان دیگر، برخی از اندیشمندان به هنگام استعمال فقه دولت، معنای عامی از آن را اراده می‌کنند که معادل فقه نظام سیاسی بوده تمام مسائل مربوط و یا مرتبط با نظام سیاسی را شامل می‌شود.

• **فقه دولت بالمعنی الاخص:** فقه دولت بالمعنی الاخص، بر خلاف فقه دولت بالمعنی الاعم، صرفاً شامل بخشی از فقه نظام سیاسی، یعنی بخش مربوط به «دولت» می‌شود. توضیح اینکه، فقه نظام سیاسی بر اساس دیدگاه‌های مختلف شامل اجزای مختلفی است. بر اساس یک نظریه که نظام سیاسی را به دو شاخه کلان سیاست داخلی و سیاست خارجی تقسیم می‌کند، مباحث مربوط به دولت (به معنای خاص آن) در بخش سیاست داخلی مورد بحث قرار می‌گیرد. بر اساس ساختار مختار این مقاله، نظام سیاسی، شامل اجزای پنجگانه ذیل است: فقه الحکومه، فقه الثوره، فقه الحاکم، فقه الشعب و فقه الدوله. روشن است که طبق این تقسیم، فقه دولت بالمعنی الاخص، شامل جزء اخیر فقه نظام سیاسی می‌باشد. در برخی از تحقیقات اندیشمندان فقه نیز تعریف شبیه آنچه گذشت پیرامون فقه دولت ارائه شده است. به عنوان نمونه در یکی از این تحقیقات آمده است: «فقه الدوله: عبارت است از اجتهاد و استنباط کشف اعتبارات شارع در پیوند با حکمرانی» (ن.ک. علیدوست، ۱۳۹۴: ۱۲).

روشن است که آنچه در این تحقیق به عنوان «فقه دولت» مدنظر است، فقه الدوله بالمعنی الخاص در فرض دوم است. یعنی فقهی که عهده‌دار تبیین احکام (و نظریات) بخشی خاص از نظام سیاسی اسلام است که ناظر به حوزه تقنین، تشکیلات و کارگزاران است.

فرآیند تکاملی انقلاب اسلامی و جایگاه فقه دولت در آن

فرآیند تکاملی انقلاب اسلامی بر اساس آنچه امام خامنه‌ای (حفظه‌الله) طراحی نموده‌اند، شامل مراحل پنج‌گانه‌ای می‌شود که عبارت است از: انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی، جامعه اسلامی (کشور اسلامی) و تمدن نوین اسلامی. با شروع انقلاب اسلامی و تغییر بنیادین در نوع جهان‌بینی حاکمیت، «انقلاب اسلامی» محقق گردید و روابط اجتماعی و نهادهای جامعه شروع به تغییر کردند. پس از انقلاب نیز این امر مورد اتفاق رهبران دینی بود که انقلاب برای گذار از مشکلات اجتماعی و کلان خود باید بتواند با پای‌بندی به اصول و ارزش‌های دینی/اسلامی، مسائل خود را حل و فصل نماید و با ارائه رفتاری جدید و اصلاح شده درصدد رفع مشکلات برآید، و این امر با حاکمیت قانون اساسی به عنوان تجلی «نظام اسلامی» محقق گردید.

حال می‌بایست از این به بعد مشکلات و مسائل جامعه بر اساس همان مبانی مرضی‌الطرفین پاسخ داده شود؛ به شکلی که نظام اسلامی برای اداره جامعه باید ساختاری ارائه نماید که بتواند جامعه را بر اساس همان پیمانی که بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان بسته شده، اداره کند. از این رو ساختار دولت - که ابزاری در دست حاکم جامعه برای اداره حکومت است - می‌باید مطابق دین باشد تا مشروعیت لازم جهت اداره جامعه را کسب نماید؛ و این مهم سومین مرحله از مراحل تکاملی انقلاب اسلامی، یعنی مرحله ایجاد «دولت اسلامی» است. بر اساس تعریف امام خمینه‌ای (حفظه‌الله): «دولت اسلامی این است که ما می‌خواهیم اعمال فردی، رفتار با مردم، رفتار بین خودمان، و رفتار با نظام‌های بین‌المللی و نظام سلطه‌ی امروز جهانی را به معیارها و ضوابط اسلامی نزدیک‌تر کنیم».

روشن است که ضرورت بحث دولت‌سازی نیز نهفته در اهمیت و ساختار مرحله پسینی فرآیند تکاملی انقلاب اسلامی، یعنی ایجاد «جامعه و کشور اسلامی» است؛ چه اینکه برای ایجاد جامعه و کشور اسلامی، ساخت دولت اسلامی ضروری می‌نماید.

حقیقت آن است که در دولت ساختارها و روش‌ها به مثابه سامانه‌ای هستند که کارگزاران درون آن با یکدیگر در تعامل بوده و عمل می‌کنند و اگر حالتی را تصور کنیم که در آن حالت کارگزاران دارای ویژگی‌های اسلامی باشد، اما روش‌ها و ساختارهای برآمده از آن بر اساس الگوهای سکولار باشند، عملاً این اقتضائات، روابط و الگوهای سکولار است که خود را بر آرمان‌ها و مطلوبیت‌های مدنظر حکومت اسلامی تحمیل می‌کند و آن را در چارچوب‌های تحمیلی خود محدود می‌سازد. در این صورت عملاً نهادها و ساختارهای نظام با نوعی تضاد درونی و دائمی بین حکومت اسلامی و الگوهای سکولار مواجه خواهند بود.

جمهوری اسلامی ایران نیز در سه دهه ابتدایی عمر خود عملاً با این چالش و تضاد جدی مواجه بوده است؛ و چنانکه نیک روشن است در این تضاد معمولاً این ساختار مدرن بوده است که بر نظام اسلامی فائق آمده و موفق به تحمیل اقتضائات سازمان‌های مدرن بر آرمان‌های انقلابی و اسلامی شده است.

بر این اساس به نظر می‌رسد برای گذر از وضعیت موجود به وضعیت اسلامی باید به دنبال سازوکاری بود که ما را به سمت دولت اسلامی حرکت دهد.

در این بین با توجه به «فقه‌مداری» و «فقیه‌محوری» نظام سیاسی شیعه در عصر غیبت، ضروری است که تمامی مراحل فرآیند تکاملی انقلاب اسلامی، مبتنی بر فقه شیعی باشد. براین اساس مرحله دولت‌سازی نیز مستثنای از این قاعده نخواهد بود و ما پیش از هر چیز برای «دولت‌سازی و دولت‌داری» نیازمند «فقه دولت‌سازی» هستیم.

انواع رویکردها به فقه دولت

در تاریخ فقه شیعی، شیوه‌ها و رویکردهای متفاوتی وجود داشته و فقها در کار فقهی خود، در دوره‌های گوناگون، از شیوه‌ها و مکاتب متفاوتی تبعیت کرده‌اند که این شیوه‌ها هرچند در برخی موارد یکسان بوده، اما تفاوت‌هایی در مبانی و نتایج آنها نیز وجود داشته است؛ مثلاً، شیوه «اجتهادی» و شیوه «اخباری» دو شیوه استنباط فقهی است که در برخی اصول و نتایج، تفاوت‌هایی با هم دارند. از جمله دوگانه‌های رویکردی به فقه می‌توان از دوگانه رویکرد «فردی و حکومتی» به فقه نام برد. رویکرد حکومتی به فقه شیوه‌ای متمایز از رویکرد فردی به فقه است که در برخی از مبانی، فرآیند و نتایج با رویکرد فردی متفاوت است. در رویکرد حکومتی، وصف «حکومتی» بیانگر رویکردی متمایز به فقه است که ضمن حفظ غرض اصلی فقه - یعنی استخراج احکام رفتار مکلفان - از لحاظ پیش‌فرض‌ها، قواعد، شمول توأمان حکم و نظریه، لزوم و فرآیند شناخت موضوعات و... با فقه غیرحکومتی (فردی) متفاوت می‌باشد (ن.ک. مشکانی سبزواری، ۱۳۹۵: ۶۵).

رویکرد فردی به فقه از چند جهت با رویکرد حکومتی به فقه تفاوت دارد: (۱) غفلت رویکرد فردی از نظریه‌پردازی و اهتمام رویکرد حکومتی به نظریه‌پردازی؛ (۲) عدم توجه رویکرد فردی به اهمیت و ضرورت موضوع‌سازی و موضوع‌شناسی و در مقابل توجه جدی رویکرد حکومتی به این هر دو؛ (۳) ارتباط وثیق رویکرد حکومتی با حکومت و توجه این رویکرد به لوازم اجرا شدن احکام در ساختار حکومت و عدم توجه رویکرد فردی به این مهم؛ (۴) رویکرد سیستمی و نظام‌وار در رویکرد حکومتی و در مقابل رویکرد اتمیک و جزئی‌نگر در رویکرد فردی؛ (۵) انحصار مکلفین در رویکرد فردی به خصوص آحاد و افراد، و گسترش دامنه مکلفین در رویکرد حکومتی به جامعه، حکومت و افراد؛ و...

بر همین اساس پردازش فقه دولت با هر کدام از دو رویکرد فردی و حکومتی، دارای تفاوت‌هایی در فرآیند و برآیند اجتهاد پیرامون «فقه دولت» خواهد بود.

تبیین تفاوت رویکرد فردی و حکومتی به فقه دولت

طیفی از طرفداران رویکرد فردی به فقه به صورت مبنائی در حوزه اجتماع و سیاست عموماً و ساختار حکومت و دولت خصوصاً، برای فقه نقشی قائل نیستند. طیفی دیگر اما با پذیرش نقش برای فقه در این حوزه‌ها، معتقدند فقه صرفاً بیانگر حکم موضوعات این حوزه است، اما در مقام موضوع‌شناسی نقشی برای فقه و فقیه قائل نیستند. بر اساس این دیدگاه اولاً «ساخت موضوع» و ثانیاً «شناخت موضوع» کار فقیه نیست و او صرفاً متکفل بیان حکم موضوعات است. **طیف دوم** کسانی هستند که موضوع‌شناسی را جزو عملیات اجتهاد می‌دانند و در این زمینه از «نظام کارشناسی» موجود و در بیشینه آن از کارشناسان و متخصصان متدین و مذهبی بهره می‌گیرند. در مسئله مورد بحث، یعنی فقه دولت، معتقدین به رویکرد فردی به فقه، معتقدند شارع مقدس پیرامون فرایند و برآیند دولت‌سازی و دولت‌داری، نظر و ساختار خاصی را ارائه ننموده و در این حوزه می‌توان از «خرد جمعی» استفاده کرد. چنانکه در پیشینه انقلاب اسلامی ایران شاهدیم که الگوهای گوناگون دولت از قبیل پارلمانی، ریاستی، نیمه ریاستی و نیز انواع اقسامی از الگوها و فرمول‌های اداره جامعه از «مکتب و نظام سیاسی غرب» اخذ شده و با عملیات بومی‌سازی، تلاش شده از آنها در راستای اداره جامعه اسلامی بهره‌برداری شود. خلاصه اینکه در رویکرد فردی به فقه دولت، فقیه صرفاً متکفل بیان «حکم» است و کاری به «موضوع» و «نظریه» دولت ندارد. با توجه به نسبت وثیق «حکم و موضوع» و نیز در هم تنیدگی «نظریه و حکم»، عدم التفات جدی به «نظریه‌پردازی» و «موضوع‌سازی» و شناخت این هر دو، حکم استنباط شده توسط فقیه در این رویکرد تا چه حد می‌تواند مطابق با مبانی اسلامی بوده، پاسخگوی نیازهای جامعه اسلامی و انسان مسلمان باشد؟

در رویکرد حکومتی به فقه دولت اما، فقیه متکفل استنباط و اجرا (ولی فقیه)، اولاً از پایگاه و جایگاه حکومت و با لحاظ الزامات مقام اجرا و ثانیاً با تبیین «نظریه» دولت، و مبتنی بر «شناخت دقیق و بلاواسطه موضوعات» مربوط و یا مرتبط با حوزه دولت‌سازی و دولت‌داری، به تعیین حکم می‌پردازد. در این رویکرد در حوزه مبانی، فقیه معتقد است شارع مقدس در حوزه ساختار،

فرایند و برآیند دولت‌سازی و دولت‌داری نیز دارای نظریه و حکم است و «فقیه حاکم» می‌بایست متناسب با شرایط زمانی و مکانی و مبتنی بر منابع و نظریات دینی، به طراحی دولت بپردازد. در این انگاره، دولت‌سازی و دولت‌داری، بخشی از اختیارات فقیه حاکم در راستای تدبیر جامعه اسلامی است و فقیه حاکم با تبیین نظریه دولت و تعیین احکام فقهی آن (دولت‌سازی)، از طریق «طراحی نظام کارشناسی و اجرائی دینی» به عملیاتی‌سازی آن (دولت‌داری) اقدام می‌کند.

فقه دولت و مفاهیم همگون

(۱) فقه حکومتی: چنانکه در بخش انواع رویکردها به فقه دولت گذشت، فقه حکومتی رویکردی به کل فقه از طهارت تا دیات است. فقه دولت اما، بخشی جزئی از فقه نظام سیاسی است. به بیان دقیق‌تر، بر فرض گزینش رویکرد حکومتی به فقه، و پردازش کل فقه، از جمله فقه دولت با این رویکرد، نسبت فقه دولت و فقه حکومتی، نسبت عام و خاص مطلق خواهد بود. اما در صورت عدم گزینش رویکرد حکومتی به فقه، هیچ نسبتی بین این هر دو نخواهد بود.

(۲) فقه حکومت: در یک نگاه فقه حکومت به تمام مباحث فقهی مربوط و یا مرتبط با حکومت اطلاق می‌شود. بر این اساس نسبت فقه دولت و فقه حکومت عام و خاص مطلق است. طبق ساختار مختار نظام سیاسی اما، فقه نظام سیاسی با دسته‌ای از مسائل و موضوعات از قبیل نسبت مناسبات فقه و حکومت، اقدام یا عدم اقدام معصوم(ع) برای تشکیل حکومت در عصر حضور، جواز یا عدم جواز تشکیل حکومت در عصر غیبت و مسائلی از این دست، سر و کار دارد. فقه دولت به معنای مختار اما، با موضوعات و مسائل مربوط به پس از تشکیل حکومت سر و کار دارد. مسائلی از قبیل لزوم و نحوه طراحی قوانین و ساختارهای لازم و نیز تربیت کارگزاران ورزیده برای اداره امور و...، توسط حاکم معصوم و فقیه عادل. روشن است که در این فرض، نسبت فقه دولت و فقه حکومت، تباین است، در عین اینکه هر کدام، جزئی از فقه نظام سیاسی را تشکیل می‌دهند.

(۳) فقه سیاست: فقه سیاست، به معنای فقه ابواب سیاسی است. به عبارت دیگر، فقه سیاست، همان فقه نظام سیاسی است. بر این اساس نسبت فقه دولت با فقه سیاست، عام و

خاص مطلق است، یعنی فقه دولت در کنار فقه انقلاب، فقه حکومت، فقه حاکم و فقه الشعب، جری از فقه سیاست (فقه نظام سیاسی) به شمار می‌رود.

۴) فقه سیاسی: در صورتی که ترکیب فقه سیاسی را ترکیب وصفی بدانیم، فقه سیاسی به معنای رویکرد سیاسی به تمام فقه بوده و معادل فقه حکومتی قلمداد شده، هر آنچه در باب نسبت فقه حکومتی و فقه دولت گفته آمد، در اینجا نیز تکرار می‌شود. اما در صورتی که ترکیب فقه سیاسی را ترکیب اضافی بدانیم، در این صورت مقصود از آن، همان فقه سیاست است و بالطبع هرآنچه در نسبت فقه سیاست و فقه دولت گذشت، در اینجا نیز قابل بیان است.

۵) فقه الاداره: با دقت نظر در ساختار فقه دولت، روشن می‌شود که در یک تقسیم کلان، این شاخه از فقه به دوگانه «تقنین و اجرا» قابل تقسیم است. یعنی در یک بخش «تقنین» و قانونگذاری انجام می‌پذیرد و در بخش دوم قوانین مصوب در قالب ساختارها و تشکیلات متناسب و توسط کارگزاران به «اجرا» در می‌آید. بخش اجرایی فقه دولت است که نیازمند قواعد مدیریتی و اداری در ساحت تشکیلات و کارگزاران است و فقه الاداره به عنوان شعبه‌ای از فقه دولت، متکفل تبیین احکام و نظریات در حوزه مدیریتی و اداری دولت می‌باشد و موضوع آن نیز فعل سازمانی و متعلقات آن، یعنی منابع انسانی (علت فاعلی فقه دولت) و منابع مادی (علت صوری فقه دولت) می‌باشد (ن.ک. قوامی، ۱۳۹۲، ۱: ۵۱). بر این اساس نسبت فقه دولت و فقه اداره، نسبت عام و خاص مطلق است؛ یعنی فقه الاداره بخشی از فقه دولت به شمار می‌رود.

۶) حقوق اساسی: حقوق اساسی شعبه‌ای از حقوق عمومی است که از شکل دولت و سازمان‌های عالی حکومتی، یعنی قوه مقننه، مجریه و قضاییه و نیز صلاحیت‌ها و وظایف هر یک از آنها بحث می‌کند. به بیان دیگر در حقوق اساسی، ساختمان حقوقی دولت، رابطه سازمان‌های آن با یکدیگر، شکل حکومت و قوای سازنده آن (مقننه، مجریه و قضاییه)، حدود اختیارات این قوا، نوع شرکت افراد در ایجاد قوای سه‌گانه و نیز حقوق و آزادی‌های آنان در مقابل دولت و مسائلی از این ست مورد گفتگو قرار می‌گیرد (ن.ک. کاتوزیان، همان: ۹۳). با مقایسه تعریف حقوق اساسی با فقه دولت، روشن می‌شود که این هر دو از لحاظ موضوعی با یکدیگر اشتراک دارند. تنها بخشی از موضوع حقوق اساسی، یعنی امور مربوط به «افراد و

حقوق و آزادی‌های آنها» در زمره مباحث «فقه الشعب» (فقه مردم) فقه نظام سیاسی قرار دارد؛ گرچه به لحاظ ارتباط وثیق آن با فقه دولت، در مقام عمل تفکیک فقه الشعب از فقه دولت، دشوار می‌نماید، اما به هر حال در مقام تفکیک نظری موضوعات از یکدیگر، این بخش در زمره مباحث فقه دولت نیست. اما تفاوت اصلی حقوق اساسی با فقه دولت، مربوط به رویکرد آنها به مباحث زیرین‌شان است؛ در فقه دولت رویکرد «فقهی» است و در حقوق اساسی، رویکرد «حقوقی» است. به تناسب انواع دیدگاه‌ها در نسبت فقه و حقوق، می‌توان از تفاوت‌های فقه دولت و حقوق اساسی سخن به میان آورد. در یک دیدگاه که نسبت بین فقه و حقوق، نسبتی سلبی است،^۱ فقه دولت جایگزین حقوق اساسی است. در نگاهی دیگر اما، حقوق اساسی متکفل تبیین حقوق است، اما فقه دولت متکفل بحث از استنباط احکام و تکالیف. همچنین حقوق اساسی و فقه دولت از نظر منابع و نیز روش نیز با یکدیگر تفاوت دارند (ن.ک. صرامی، ۱۳۸۵: ۲۰-۵۰). بر این اساس نسبت حقوق اساسی و فقه دولت طبق یک نظر، نسبت تضاد است و طبق دیدگاهی دیگر نسبت تبیین بین این هر دو برقرار است. به نظر نگارنده دیدگاه «تضاد فقه و حقوق»، دیدگاهی قابل دفاع است.^۲

تبیین تفصیلی فقه دولت

چیستی فقه دولت (تعریف، موضوع، هدف): فقه دولت شعبه‌ای از فقه نظام سیاسی است که می‌کوشد «نظریات» و نیز «احکام» مربوط و یا مرتبط با مقوله «دولت‌سازی» و

۱. طبق دیدگاه سلبی، حقوق دانشی سکولار است که در شرایط فقدان و غیبت فقه، پا به عرصه وجود گذاشته است. بر اساس این دیدگاه حقوق مربوط به جوامع سکولار و بی دین است و در جامعه‌ای که شریعت حداکثری حضور دارد، نیازی به مقوله حقوق با تعریف مدرن آن وجود ندارد.

۲. این سخن به معنای انکار «نظام حقوقی اسلام» نیست. سخن در این است که اولاً: نمی‌توان در کنار «فقه» از پدیده دیگری به نام «حقوق» سخن به میان آورد، چه اینکه فقه حداکثری شیعه با رویکرد حکومتی، توأمان تبیین و تعیین کننده «حقوق و تکالیف» مکلفان است و اساساً تفکیک حقوق از تکالیف، بر اساس مبانی سکولار انجام پذیرفته است. اما بر اساس مبانی دینی، این تفکیک امکان پذیر نیست. ثانیاً: نویسنده در مقاله‌ای با موضوع «مناسبات فقه و تمدن» به تبیین وثیق فقه با نظام حقوقی پرداخته و مجموعه نظام حقوقی را از دل فقه استخراج نموده است. در واقع آنچه مورد انکار است دوگانه «فقه و حقوق» است و آنچه مورد پذیرش این دیدگاه می‌باشد «فقه حقوق» در کنار «فقه سیاست، فقه اقتصاد، فقه تربیت، فقه فرهنگ و ...» است (در این باره: ن.ک. مشکاتی سبزواری، ۱۳۹۰: ۱۴۵-۱۸۲).

«دولت‌داری» را از منابع شریعت استخراج، و برای الگوها، روش‌ها و ساختارهای دولت‌سازی و دولت‌داری، و نیز رفتارهای عوامل دخیل در فرآیند آن (اعم از عوامل انسانی، اجتماعی و حکومت) «نظری، از نظریات دینی» و «حکمی، از احکام شرعی» درباره دولت‌سازی و دولت‌داری، را متناسب با شرایط زمانی و مکانی استنباط نموده، به اجرا بگذارد. چنانکه از تعریف فوق مشهود است موضوع فقه دولت، «نظریه و فعل دولت» و متعلقات آن در سه حوزه تقنین، تشکیلات و کارگزاران، در ساحت منابع انسانی (قانون‌گذاران و کارگزاران) و غیر انسانی (مواد و نظریات تقنین و تشکیلات) است. به بیان دیگر، موضوع فقه دولت «نظریه دولت» و «حکم دولت»، در دو ساحت «نظر» و «عمل» است. محمول فقه دولت بر اساس آنچه گذشت نیز عبارت است از: «نظریات و احکام وضعی و تکلیفی» دولت و متعلقات آن در سه حوزه تقنین، تشکیلات و کارگزاران. هدف این شعبه از فقه نظام سیاسی نیز عبارت است از: «تولید نظریه دولت و طراحی نظام دولت‌سازی و دولت‌داری اسلام و تبیین احکام مربوط و یا مرتبط با دولت در ساحت مختلف آن».

درآمدی بر فلسفه
فقه دولت

تبیین موضوع و هدف فقه دولت: برای تبیین موضوع و هدف فقه دولت، باید به جایابی آن در فقه نظام سیاسی پرداخت. تبیین جایگاه فقه دولت در فقه نظام سیاسی، موضوع و هدف آن را مشخص می‌نماید.

تبیین فقه دولت از پایگاه فلسفه سیاسی:

نظریه حاکمیت: مقصود از نظریه حاکمیت، نظریه کلانی به مثابه چارچوب و سازه اصلی هر نظامی قلمداد می‌شود و بقیه ارکان از قبیل نظریه رهبری و نظریه دولت مبتنی بر آن شکل می‌گیرد. به عنوان نمونه در نظام جمهوری اسلامی، نظریه حاکمیت، «نظریه مردم سالاری دینی» است.

نظریه رهبری: نظریه رهبری نیز راس هر نظام سیاسی است که مبتنی بر نظریه حاکمیت و در چارچوب شرایط و ضوابط آن شکل می‌گیرد. به عنوان نمونه نظریه رهبری مبتنی بر نظریه مردم سالاری دینی در جمهوری اسلامی ایران «نظریه ولایت مطلقه فقیه» است.

نظریه دولت: هر رهبری پس از تاسیس حکومت به دنبال تاسیس سازوکاری برای اداره امور و اجرای احکام و قوانین است که ساختار این سازوکار در نظریه‌های مختلف حاکمیتی و رهبری می‌تواند متفاوت باشد. به عنوان نمونه در چارچوب نظریه حاکمیتی و رهبری جمهوری اسلامی، می‌توان از سازوکاری سه گانه با عناوین «تقنین، اجرا و نظارت» و یا «تقنین، تشکیلات و کارگزاران» به عنوان نظریه و ساختار دولت یاد کرد.

تبیین فقه دولت در قالب دوگانه «نظریه رهبری-نظریه دولت»

برای تبیین الگوی دولت می‌توان از نظریات مختلفی بهره گرفت و متناسب با هر نظریه ساختاری تعریف نمود. روشن است که هر ساختاری در ذیل هر نظریه‌ای قابل تعریف نیست. به عنوان نمونه ذیل نظریه رهبری مبتنی بر «نظریه شورای فقهها» یا «نظریه ولایت مقیده فقیه» و امثال آن، با توجه به محدوده قدرت و اختیارات فقیه، باید سازوکاری متناسب با آن قدرت و اختیارات تعریف گردد. به همین منوال الگویی که به عنوان نظریه دولت ذیل نظریه رهبری «ولایت مطلقه فقیه شکل می‌گیرد، از لحاظ ساختار، اختیارات و وظائف کاملاً در چارچوب اختیارات و وظائف رهبری (ولایت مطلقه فقیه) قابل تعریف است.

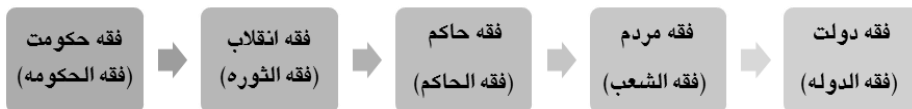
دیگر اینکه برای تبیین شیوه اداره جامعه می‌توان از الگوهای مختلفی بهره گرفت. به عنوان مثال در ذیل نظریه ولایت مطلقه فقیه، گاه می‌توان شیوه‌ای را تصور نمود که ولی فقیه خود راساً به همه امور پرداخته، و هیچ حوزه‌ای را به دیگران تفویض و واگذار ننماید. در شیوه دیگر اما، این مهم قابل تصور است که رهبری با تقسیم حوزه‌های مختلف اختیارات و وظائف خود، بخش‌هایی را به برخی از کارگزاران خود واگذار نماید تا زیر نظر او عمل نمایند. به عنوان مثال حوزه تقنین را به نهادی خاص، نظارت را به نهادی دیگر و حوزه اجرا را نیز به کارگزارانی دیگر واگذار نماید.^۱ در این صورت می‌توان از دوگانه «نظریه رهبری» و «نظریه دولت» سخن به میان آورد.

۱. در مورد قالب این واگذاری نیز می‌توان انواعی از قالب‌ها را در نظر گرفت. به عنوان نمونه، نویسنده این سطور معتقد است، این واگذاری می‌تواند در قالب «وکالت» باشد. یعنی کسانی به وکالت از رهبری در این حوزه‌ها، زیر نظر رهبری به اقامه وظائف محوله اقدام نمایند. لازمه این پیشنهاد، تبیین نهادی نوین در ادبیات مربوط به مسئله وکالت، با عنوان «وکالت حقوقی» است. از نگاه نویسنده، حاصل این سخن الگویی از دولت است که در کنار نظریه رهبری، می‌توان

طبق این تصویر، نظریه رهبری مقدم بر نظریه دولت است؛ به این بیان که می‌توان رهبری را تصور کرد که هنوز موفق به تشکیل دولت نشده است. به عنوان مثال پیامبر اکرم (ص) در ۱۳ سال حضورش در مدینه، رهبر بود، اما هنوز دولت تشکیل نداده بود و پس از هجرت به مدینه نظریه دولت حضرتش شکل گرفت و عملیاتی شد. یا حضرت امام خمینی (ره)، از ابتدای سال ۴۲ رهبری مردم را بر عهده داشت، اما عملاً از اواخر سال ۵۷ و اوایل سال ۵۸ توانست دولت تشکیل دهد و بر همین اساس در ابتدای ورودش به ایران در بهشت زهرا فرمود: «من به پشتیبانی این ملت، دولت تعیین می‌کنم» و نقطه آغازین تبیین نظریه دولت و تاسیس دولت اسلامی مبتنی بر نظریه رهبری (ولایت مطلقه فقیه) این زمان است. بنابراین می‌توان در ساختار نظام سیاسی، نظریه رهبری را از نظریه دولت جداانگاری نمود.

جایگاه و پایگاه فقه دولت در فقه نظام سیاسی

چنانکه گذشت برای نظام سیاسی و فقه، ساختارهای مختلفی پیشنهاد شده است. از جمله ساختارهای پیشنهادی که به نظر می‌رسد ظرفیت طرح و بحث دارد، ساختار ذیل است. در ساختار پیشنهادی فقه نظام سیاسی (و بالطبع نظام سیاسی) دارای پنج بخش از قرار ذیل است:



در واقع می‌توان ساختار فوق را به عنوان ساختار فقه نظام سیاسی تلقی نمود. در ذیل تلاش می‌شود تبیینی اجمالی، از بخش‌های پنج‌گانه ساختار فوق ارائه گردد:

۱) تبیین فقه الحکومه (فقه حکومت):

این ساختار با مقوله حکومت و جواز تشکیل آن شروع می‌شود. در این بخش بحث بر سر این است که آیا: **اولاً**: اسلام و فقه اسلامی نسبتی با حکومت دارد و تاسیس حکومت را متوجه خود می‌داند، یا چنانکه روشن فکران مدعی هستند، امور اجتماعی و سیاسی و از جمله تشکیل

با عنوان «نظریه رهبری ولایتی و دولت وکالی» از آن یاد کرد. تفصیل سخن درباره این نظریه نیازمند مقال و مجال وسیع است که انشاءالله در آینده نزدیک، به شرط توفیق الهی، به جامعه علمی تقدیم خواهد شد.

حکومت ربط به دین نداشته و شارع مقدس این سنخ امور را به خردجمعی بشر واگذار کرده است؟ **ثانیاً:** بر فرض دخالت دین و شریعت در مقوله سیاست و حکومت، آیا در زمان پیامبر اکرم و ائمه معصوم(ع) از سوی ایشان اقدامی در این زمینه صورت گرفته یا خیر؟ **ثالثاً:** بر فرض جواز تشکیل حکومت، آیا این جواز اختصاص به زمان معصومین(ع) دارد و چنانکه برخی از «اهل سکوت» ادعا می کنند، تشکیل حکومت جایز نیست، یا اینکه در عصر غیبت نیز تشکیل حکومت جایز است؟

سنخ و جنس مباحث فقه الحکومه از جنس و سنخ مباحث فوق و احکام فقهی آن است.

۲) تبیین فقه الثوره (فقه انقلاب)

مرحله بعدی در ساختار فوق الذکر، مربوط به موضوع انقلاب است. پرسش بینادی در این مرحله این است که بر فرض جواز تشکیل حکومت (چه در عصر حضور و چه در عصر غیبت) لازمه آن، برکناری حکومت مستقر است و این مهم نیازمند انقلاب علیه حاکمیت مستقر است که اصطلاحاً حکومت جور تلقی می شود، آیا این اقدام (انقلاب علیه حاکمیت مستقر) جایز است یا خیر؟ در نگاهی کلی، از نظر فقه سنی این کار جایز نیست، اما از منظر فقه شیعی جایز است. احکام فقهی اصل انقلاب و نیز شیوه‌ها و نیز احکام جزئیات این امر، موضوع بحث فقه الثوره خواهد بود.

۳) تبیین فقه الحاکم (فقه حاکم)

بدیهی است هر انقلابی و در ادامه حکومت برآمده از آن نیازمند «رهبر» و «حاکم» است. ویژگی‌ها، حقوق، اختیارات و وظائف حاکم، از جمله مهمترین مباحث در فقه نظام سیاسی به شمار می رود. از این رو «فقه الحاکم» عهده دار بحث و بررسی و تعیین احکام مربوط به حاکم در حوزه‌های مختلف ویژگی‌ها، حقوق، اختیارات و وظائف می باشد.

۴) تبیین فقه الشعب (فقه مردم/فقه الرعیه)

در سوی دیگر هر انقلاب و حکومتی، «مردم» حضور دارند. فقه الشعب عهده دار بحث و بررسی پیرامون احکام حقوق و تکالیف مردم به عنوان شهروندان حکومت می باشد. بحث و بررسی پیرامون حقوق متقابل مردم و حکومت و نیز تکالیفی که بر عهده طرفین می باشد از جمله مباحث این بخش از فقه نظام سیاسی به شمار می رود.

۵) تبیین فقه الدوله (فقه دولت)

پس از پیروی انقلاب و تشکیل حکومت، حاکم وظیفه دارد برای مدیریت امور گوناگون جامعه و حکومت، تدابیر لازم را اندیشیده، قوانین و ساختارهای لازم را طراحی و کارگزارانی را برای بخش‌های مختلف حاکمیتی، تعیین و منصوب نماید. به بیان دیگر، در مرحله پس از پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت، حاکم وظیفه دارد «دولت» تشکیل داده و امور جامعه و حکومت را از طریق آن اداره نماید. بحث و بررسی پیرامون این بخش مهم از فقه نظام سیاسی، بر عهده «فقه الدوله» می‌باشد.

روشن است که اولین گام در راستای تدبیر امور جامعه و حکومت، طراحی و تصویب قوانین است. در گام بعد تعیین کارگزاران برای اجرای قانون و در گام سوم، طراحی ساختارها و تشکیلات ضروری است تا در قالب آنها کارگزاران به اجرای قوانین بپردازند. بر این اساس می‌توان ادعا کرد ساختار «فقه الدوله» و به تبع آن ساختار کلان دولت اسلامی متشکل از سه بخش ذیل می‌باشد:



درآمدی بر فلسفه
فقه دولت

ساختار فقه دولت

فقه تقنین: رهبری هر جامعه و نظامی، اولاً و بالذات برای اداره جامعه نیازمند قوانین و مقرراتی است تا بر اساس آن جامعه را اداره نماید. بر این اساس ابتدا به طراحی و تاسیس نهادی خاص برای طراحی و تصویب قوانین و مقررات اداره جامعه می‌نماید. پیرامون ضرورت و جواز تقنین توسط ولی امر در دولت اسلامی، گفتنی است: تردیدی نیست که خداوند متعال، احکام تکلیفی گوناگونی، اعم از وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه را برای مردمان قرار داده و وجود این احکام و وجوب پیروی از آنها، روشن است. در کنار این مهم، در مقام اداره جامعه، با توجه متحول و متغیر بودن اوضاع و احوال و وضعیت‌های مختلف، بسیار اتفاق می‌افتد که مصالح و مفاسدی به نظر ولی امر می‌آید که منجر به جعل احکام و قوانین الزامی می‌گردد، اما در میان احکام مقرر الهی، اثری از آنها دیده نمی‌شود. اینجاست که بحث ضرورت و لزوم تقنین توسط ولی امر مطرح می‌شود. تبع در متون دینی و فقهی بیانگر آن است که در اصل جواز اقدام ولی امر به تقنین تردید وجود ندارد؛ زیرا ولی امر

در حکومت اسلامی، از سوی خدای متعال سرپرست و ناظر بر امت قرار داده شده و آیات و روایات قطعی و متواتر فراوانی بر ثبوت این ولایت و سرپرستی و نظارت دلالت دارد. بدیهی است که اعمال این ولایت ممکن است گاه منجر به جعل قوانین و مقرراتی الزامی در مواردی شود که ولی امر جعل آنها را ضروری می‌داند و احکام موجود نفیاً و اثباتاً متعرض آنها نشده است، چرا که خداوند ولایت بر امت را برای ولی امر قرار داده و اخذ این تصمیمات از مقتضیات اعمال ولایت است. در نتیجه مشروعیت ولایت ولی امر اقتضاء دارد که حق جعل این قوانین برای او مقرر گردد (ن.ک. مومن قمی، همان: ۳۱۶-۳۱۷). به بیان دیگر دلیل واگذاری اختیار تقنین به ولی فقیه در حکومت اسلامی آن است که این اختیار مقتضای ثبوت حق اداره امت برای اوست، چرا که بدون تردید اداره امور امت به وضع این قوانین نیازمند است. در نتیجه لازمه قطعی واگذاری اداره امور امت و جامعه به فردی، این است که وضع این قوانین نیز به او واگذار گردد. بر این اساس تقنین، اولین و مهمترین بخش در ساختار دولت اسلامی به شمار می‌رود که توسط ولی فقیه (رهبر جامعه) انجام می‌پذیرد. «فقه تقنین» متصدی تبیین چستی، چگونگی و فرایند تقنین در دولت اسلامی می‌باشد.

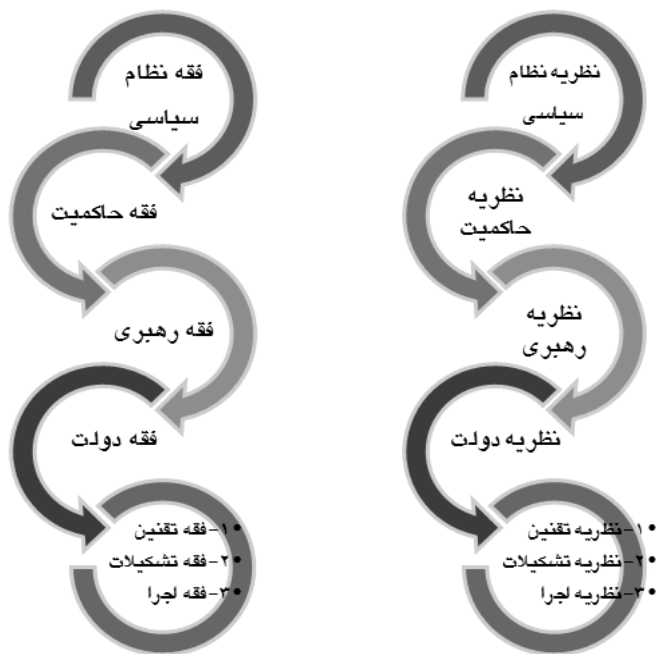
فقه تشکیلات (ساختار): اجرای قوانین در خلاء ناممکن است، بر این اساس رهبری جامعه تشکیلات و ساختارهایی را طراحی می‌کند تا کارگزاران در قالب آن ساختارها و تشکیلات به اجرای قوانین و مقررات بپردازند. درباره اهمیت و جایگاه تشکیلات و ساختارها در دولت اسلامی نیز گفتنی است: تردید نیست که اداره امور امت، بلاد و جامعه اسلامی، نیازمند انجام کارهای گوناگون و وجود تاسیسات و ادارات متعددی است که بتوان قوانین حکومتی اسلامی و نیز کارهای لازم برای اداره جامعه را در قالب آنها به مرحله اجرا رساند. بدیهی است که تاسیس تشکیلات و طراحی ساختارها، متناسب با قوانین و نیز نیازهای جامعه می‌باشد و لذا در دولت اسلامی، ولی فقیه، برای اجرای قوانین و پاسخگویی به نیازهای جامعه، به تاسیس ادارات و نهادهایی متناسب اقدام می‌کند. چه بسا نظر ولی امر به تاسیس ادارات متعدد در شهری به دلیل گستردگی و کثرت جمعیت آن منتهی شود، چنانکه ممکن است او مصلحت را در تاسیس اداره‌ای مرکزی ببیند که پس از همه ادارات بر عملکرد آنها نظارت کند. دیگر اینکه، تاسیس، تعداد، اصل و فرع همه این مراکز و ادارات متعدد و گوناگون در اختیار

ولی امر جامعه اسلامی است (ن.ک. همان: ۴۹۹-۵۰۰). «فقه تشکیلات» متولی بحث و بررسی پیرامون این بخش مهم از دولت اسلامی می‌باشد.

فقه کارگزار: بدیهی است که صرف تصویب قانون و طراحی تشکیلات برای اداره جامعه کافی نیست و باید کارگزاری امین و کاردان و قانون‌دان باشند تا این قوانین را به نحو احسن اجرا نماید. بر این اساس رهبر جامعه کارگزاری را برای این مهم استخدام و منصوب می‌نماید. به بیان دیگر: چنانکه گذشت اداره نظام جامعه اسلامی و اجرای قوانین آن، نیازمند تاسیس تشکیلات و ادارات گوناگونی است. بر این اساس تردیدی نیست که هر اداره و تشکیلاتی نیازمند افرادی است که هر کدام به کاری که به آنها واگذار می‌شوند، بپردازند. همانطور که تاسیس ادارات و تشکیلات به تعداد مورد نیاز توسط ولی امر انجام می‌پذیرد، همچنین نصب کارگزاران مورد نیاز در این ادارات و تشکیلات و نصب همه کسانی که کاری از کارهای دولت اسلامی به آنها واگذار شده، نیز جزو اختیارات و وظائف ولی امر به شمار می‌رود. بنابراین یکی از عناصر مهم دولت اسلامی، بخش کارگزاران دولت می‌باشند که به اجرای قوانین مبادرت می‌ورزند. «فقه کارگزار» متصدی بحث و بررسی پیرامون ویژگی‌ها، حقوق و تکالیف کارگزاران در دولت اسلامی می‌باشد.

ساختار کلان نظام سیاسی از نظریه تا حکم

در تقسیمی دیگر و با تمرکز بر دوگانه نظریه و حکم، می‌توان مدل ذیل را از نسبت نظریه و حکم در رابطه با ساختار نظام سیاسی اسلام به تصویر کشید:



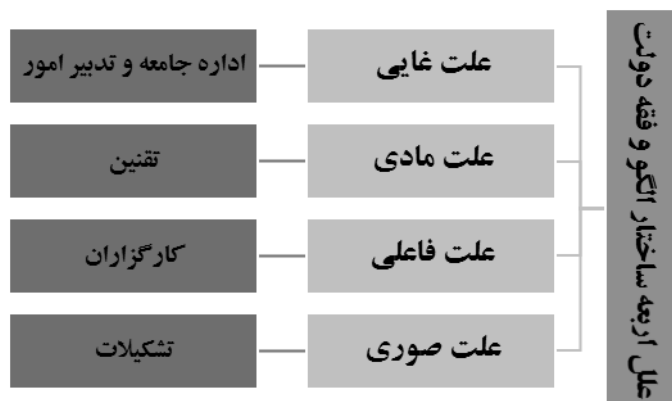
تبیین ساختار الگو و فقه دولت در چارچوب علل اربعه

علت غایی فقه دولت: علت غایی تاسیس دولت، اداره جامعه است. به بیان دیگر، رهبری با هدف اداره جامعه و تدبیر امور اقدام به تاسیس دولت می نماید.

علت مادی فقه دولت: علت مادی الگوی دولت و فقه دولت نیز قوانین است که رهبری برای اداره جامعه آنها را وضع و تصویب می نماید.

علت فاعلی فقه دولت: علت فاعلی الگوی دولت و فقه دولت نیز بخش دوم از ساختار دولت، یعنی «کارگزاران» هستند که به مثابه فاعلان دولت اسلامی به اجرای قوانین می پردازند.

علت صوری فقه دولت: تشکیلات و ساختار نیز به مثابه علت صوری دولت اسلامی می باشند که در چارچوب و قامت آنها، کارگزاران به اجرای قوانین می پردازند.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

آنچه گذشت تصویری گذرا از الگوی دولت اسلامی و به تبع آن فقه دولت‌سازی و دولت‌داری اسلامی مبتنی بر نظریه ولایت مطلقه فقیه بود. طبق داده‌های این مقاله، نظریه دولت و به تبع آن الگوی دولت در هر نظامی مبتنی بر نظریه رهبری و نظریه حاکمیت هر نظامی شکل می‌گیرد. نظریه و الگوی دولت در نظریه ولایت مطلقه فقیه، از ساختاری سه‌گانه برخوردار است که تماماً توسط فقیه طراحی، تاسیس و تنظیم می‌گردد و در کلیه امور نیز زیر نظر رهبری جامعه اقدام و عمل می‌نماید. طبق این نظریه، الگوی دولت از ساختار سه‌گانه تقنین، تشکیلات و کارگزاران تشکیل می‌گردد که در چارچوب دوگانه «نظریه رهبری-نظریه دولت» قابل تبیین و تحلیل است. نظریه و الگوی پیشنهادی نویسنده در حوزه دولت نیز نظریه «رهبری ولایی و دولت وکالی» است که به امید خدا تفصیل آن در آینده منتشر خواهد شد.

منابع:

- ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴.
- ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴.
- آقا بخشی، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، چاپار، ۱۳۸۶.
- جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، تهران، کنج دانش، ۱۳۷۲.
- جناتی، محمدابراهیم؛ ادوار فقه و کیفیت بیان آن، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۴.
- جوهری، تاج اللغة، بیروت، دارالعلم المملایی، ۱۳۹۹.
- حسین زاده، علی محمد؛ فقه و کلام، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
- خسروپناه، عبدالحسین؛ گستره شریعت، تهران، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲.
- راغب اصفهانی، المفردات، سوریه، دارالعلم، ۱۴۱۲.
- سروش، عبدالکریم؛ مدیریت و مدارا، تهران، موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۸.
- سید رضی، نهج البلاغه، قم، موسسه نهج البلاغه، ۱۴۱۴.
- سیف الله صرامی، مقایسه منابع و روش های فقه و حقوق، قم، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.
- صمصام الدین قوامی، فقه الاداره، قم، نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶.
- علیدوست، ابوالقاسم؛ ماهیت و چیستی شناسی «فقه امنیت» و «فقه امنیتی»، مجله حکومت اسلامی، شماره ۷۸، زمستان ۱۳۹۴.
- عمید زنجانی، عباسعلی؛ فقه سیاسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۴۲۱.
- فراهیدی، کتاب العین، قم، منشورات دارالهجره، ۱۴۱۰.
- قاضی شریعت پناهی، بایسته های حقوق اساسی، تهران، میزان، ۱۳۹۰.
- قوامی، سید صمصام الدین؛ فقه الاداره (جلد اول: چیستی و کلیات)، قم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲.
- کاتوزیان، ناصر؛ مبانی حقوق عمومی، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۷.
- کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- متقی هندی، کنز العمال، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴.
- محمد مجتهد شبستری؛ ایمان و ازادی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۶.
- محمد مجتهد شبستری؛ سه گونه دانش در سه قلمرو، مجله نقد و نظر، شماره ۵، زمستان ۱۳۷۴.
- مشکانی سبزواری، عباسعلی؛ درآمدی بر سنجش ظرفیت های تمدن سازی فقه شیعه، فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن، شماره ۳، تابستان ۱۳۹۰.

مشکانی سبزواری، عباسعلی؛ نسبت فقه حکومتی و علوم انسانی اسلامی، مجله صدرا، ش ۱۴.
مشکانی سبزواری، عباسعلی؛ اجتهاد حکومتی و نظام سازی دینی، فصلنامه اندیشه تمدنی اسلام، شماره
۲، بهار و تابستان ۱۳۹۵.
مشکانی سبزواری، عباسعلی؛ چیستی و جایگاه «فقه دولت سازی اسلامی» در فرآیند تکاملی انقلاب
اسلامی، روزنامه کیهان، ۶/۱۰/۱۳۹۷: <http://www.magiran.com> ?ID= /npview.asp 3848459
مصطفوی، سید حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن، تهران، مرکز الكتاب للترجمه و النشر، ۱۴۰۲.
مومن قمی، محمد؛ الولاية الالهيه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۸.

درآمدی بر فلسفه
فقه دولت